



Readability of Mohammad Reza Shafi'i Kadkani and Fatemeh Naoot's poetry based on the theory of matter consciousness

Farhad Rajabi¹ | Amir Farhangdust²

1. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Guilan, Rasht, Iran. E-mail: farhadrajabi133@yahoo.com
2. Ph.D. student, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran. E-mail: Farhangdust70@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 10 December 2020

Received in revised form:
28 July 2021

Accepted: 14 August 2021

Keywords:

Hidden memory,
philosophical language,
material consciousness,
Fateme Naoot,
Shafie Kadkani.

ABSTRACT

Matter consciousness is a view along the lines of ontologists and modernists and the result of a series of field and laboratory research on the two categories of matter and consciousness, new dimensions of which have been considered in recent centuries. According to this theory, the realm of consciousness and perception is very wide and all objects are conscious. This theory, the main basis of which is indebted to Eastern philosophy and mysticism, has been crystallized in the works of contemporary Arabic and Persian poets. Among its followers are Mohammad Reza Shafiei Kadkani and Fatemeh Naoot. The category of material consciousness has a significant presence in the poetry of two poets and has made the minds of two poets to spread the spirit of this meaning in various events and forms today. For this reason, the readability of their poetry based on the theory of matter consciousness is one of the most important findings in the study of their poetry. The present article intends to examine the degree of compatibility of the works of the two poets with the foundations of the theory of matter consciousness. The results of this study show that Naoot and Shafi'i, while accepting the perceptibility and intelligence of the elements, discovered the relationships between objects based on systematic networks, hidden memory and intelligence, and reflected them using poetic techniques, albeit for Escape from the complexities of philosophical and mystical language have generally used tangible subjects in poetry.

Cite this article: Rajabi, F., Farhangdust, A. (2022). Readability of Mohammad Reza Shafi'i Kadkani and Fatemeh Naoot's poetry based on the theory of matter consciousness. *Research in Comparative Literature*, 12 (2), 45-62.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: [10.22126/JCCL.2021.5978.2210](https://doi.org/10.22126/JCCL.2021.5978.2210)



قراءة شعر فاطمة ناعوت ومحمد رضا شفيعي كدكني على ضوء نظرية «وعي المادة»

فرهاد رجبی^١ | امير فرهنج دوست^٢

١. الكاتب المسؤول، أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة جيلان، رشت، إيران. العنوان الإلكتروني:

farhadrajabi133@yahoo.com

٢. طالب الدكتوراه في فرع اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الشهيد مدني بأذربيجان، تبريز، إيران. العنوان الإلكتروني:

Farhangdust70gmail.com

معلومات المقال	الملخص
نوع المقال: مقالة محكمة	وعي المادة هو وجهة نظر على غرار الأنطولوجيين والحدثيين ونتيجة لسلسلة من الأبحاث الميدانية والمخبرية حول فتي المادة والوعي، والتي تم النظر في أبعاد جديدة لها في القرون الأخيرة. وفقًا لهذه النظرية، فإن مجال الوعي والإدراك واسع جدًا وجميع الأشياء واعية. قد تبلورت هذه النظرية، التي أسسها مدين للفلسفة الشرقية والتصوف، في أعمال الشعراء العرب والفارسيين المعاصرين. من متابعيها في هذا المجال، الشاعرة و الصحفية المصرية فاطمة ناعوت ومحمد رضا شفيعي كدكني. إن فئة وعي المادة لها حضور كبير في شعر شاعرين وقد جعلت عقول شاعرين تنشر روح هذا المعنى في مختلف الأحداث والأشكال اليوم. لهذا السبب، فإن قراءة شعرهم بناءً على نظرية وعي المادة هي إحدى أهم النتائج في دراسة شعرهما. تهدف هذه المقالة إلى دراسة درجة توافق أعمال الشاعرين مع أسس نظرية وعي المادة. تظهر نتائج هذه الدراسة أنهما مع قبول الإدراك والذكاء للعناصر، فقد اكتشفا العلاقات بين الأشياء على أساس شبكات منهجية، و الذاكرة للمخفية و الذكاء، وعكسوها باستخدام التقنيات الشعرية و بالطبع، من أجل الهروب من تعقيدات اللغة الفلسفية والصوفية، فقد استخدمنا بشكل عام مواضيع ملموسة في الشعر.
الوصول: ١٤٤٢/٤/٢٤	
التنقيح والمراجعة: ١٤٤٢/١٢/١٧	
القبول: ١٤٤٣/١/٥	
الكلمات الدلالية:	
الذاكرة المخفية،	
اللغة الفلسفية،	
وعي المادة،	
فاطمة ناعوت،	
شفيعي كدكني.	

الإحالة: رجبی، فرهاد؛ فرهنج دوست، امير (١٤٤٤). قراءة شعر فاطمة ناعوت ومحمد رضا شفيعي كدكني على ضوء نظرية «وعي المادة». بحوث في الأدب

المقارن، ١٢ (٢)، ٤٥-٦٢.



© الكتاب.

DOI: [10.22126/JCCL.2021.5978.2210](https://doi.org/10.22126/JCCL.2021.5978.2210)

النشر: جامعة رازی



خوانش پذیری شعر فاطمه ناعوت و محمدرضا شفیعی کدکنی براساس نظریه «شعور ماده»

فرهاد رجبی^۱ | امیر فرهنگ دوست^۲

۱. نویسنده مسئول، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران. رایانامه:

Farhangdust70@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران. رایانامه:

farhadrajab133@yahoo.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۹/۲۰ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۵/۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۲۳ واژه‌های کلیدی: حافظه پنهان، زبان فلسفی، شعور ماده، فاطمه ناعوت، شفیعی کدکنی.	شعور ماده، دیدگاهی است در امتداد آراء هستی‌شناسان و نوآندیشان و برآیندی از سلسله پژوهش‌های میدانی و آزمایشگاهی پیرامون دو مقوله ماده و شعور که در سده‌های اخیر ابعاد جدیدی از آن مورد توجه قرار گرفته است. مطابق این نظریه، قلمرو شعور و ادراک بسیار گسترده و همه اشیاء شعورمند هستند. این نظریه که بن‌مایه اصلی آن وامدار فلسفه و عرفان شرقی است، در آثار شاعران معاصر عربی و فارسی نیز تبلور یافته است که از جمله تعقیب‌کنندگان آن، فاطمه ناعوت، شاعر و روزنامه‌نگار مصری و محمدرضا شفیعی کدکنی می‌باشند. مقوله شعور ماده، در شعر هر دو شاعر، حضور قابل توجهی دارد و ذهن آن‌ها را بر آن داشته است تا روح این معنا را در حوادث و اشکال مختلف امروز تسری بخشند. به همین علت، خوانش‌پذیری شعرشان بر مبنای نظریه شعور ماده از مهم‌ترین یافته‌ها در مسیر بررسی شعر این دو شاعر است. مقاله حاضر بر آن است تا میزان انطباق آثار دو شاعر را با مبانی نظریه شعور ماده مورد بررسی قرار دهد. نتیجه این بررسی نشان می‌دهد، ناعوت و شفیعی، ضمن پذیرش درک‌پذیری و شعورمند بودن عناصر، روابط بین اشیاء را براساس شبکه‌های نظام‌مند، حافظه پنهان و هوشمندی، کشف و با استفاده از فن‌های شعری انعکاس بخشیده‌اند و البته برای فرار از پیچیدگی‌های زبان فلسفی و عرفانی، عموماً از سوزده‌های ملموس در شعر استفاده کرده‌اند.

استناد: رجبی، فرهاد؛ فرهنگ دوست، امیر (۱۴۰۱). خوانش‌پذیری شعر فاطمه ناعوت و محمدرضا شفیعی کدکنی براساس نظریه «شعور

ماده». کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، ۱۲ (۲)، ۴۵-۶۲.



© نویسنده گان.

ناشر: دانشگاه رازی

DOI: [10.22126/JCCL.2021.5978.2210](https://doi.org/10.22126/JCCL.2021.5978.2210)

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

واژه «شعور» معادل کلماتی همچون “sense”، “limen”، «در لغت از ماده (شَعَرَ - يَشْعُرُ) به معنای دانش، آگاهی و زیرکی آمده است.» (ابن منظور، ۱۹۹۳، ج ۴: ۴۱۰). همچنین «کلمه «ماده» که از ریشه (مَدَّ - يَمْدُ) به معنای گستراندن و آماده ساختن است، در اصطلاح به هر شیء دارای وزن و طولی که فضایی را اشغال کند، اطلاق می‌گردد.» (مصطفی و همکاران، ۲۰۰۴: ۴۸۴). احتمالاً قدیمی‌ترین فرضیه‌ها پیرامون ساختمان ماده را باید متعلق به حکمای یونان در سده‌های قبل از میلاد مسیح دانست. به عبارتی، آنچه امروزه تحت عنوان شعور ماده نظریه‌پردازی می‌گردد، بی‌شک وامدار بحث‌های پیشینی چون ایستایی و حرکت زمین، مرکزیت هستی و حرکت خورشید است (غفوری، ۱۳۹۰: ۸). «هراکلیتوس^۱ (۵۰۰ ق.م)، نخستین حکیمی بود که هرگونه وجود پابرجا را در جهان انکار کرد. به باور «افلاطون» نیز در جهان محسوس هیچ چیزی برقرار و پابرجا نیست؛ بلکه دائماً در جریان و سریان است.» (ملکشاهی، ۱۳۶۳: ۱۵۰-۱۶۵).

سریان حرکت در اجزای هستی، باورهای پیشین بشر را تحت شعاع خود قرار داد و او را با چالش بزرگی روبه‌رو ساخت؛ به‌طوری که باعث شد هستی‌شناسی، چه در ساحت اندیشه و چه در عرصه تجربه از مسایل علوم مختلفی مورد بازبینی قرار گیرد (فرشاد، ۱۳۸۷: ۲۳۰). در این راستا، پژوهش سه جلدی پیام آب^۲، از چشم‌گیرترین مطالعات آزمایشگاهی بود که «ماسارو ایموتو» (۱۹۴۳-۲۰۱۴) بر روی مولکول‌های آب انجام داد. وی با تصویربرداری میکروسکوپی از مولکول‌های آب، واکنش‌های آگاهانه آن‌ها را به روایت تصویر به اثبات رساند (ایموتو، ۱۳۹۰: ۲۵-۳۵). «هومئوپاتی»^۳ شاخه‌ای نوین در درمان، از دیگر موارد قابل ذکر است که نخستین بار در اوایل قرن نوزدهم توسط «ساموئل هانمن» (۱۷۵۵-۱۸۴۳) معرفی گشت؛ شیوه‌ای که فلسفه و ابزار درمانی خود را برآمده از مبانی شعور ماده و استفاده از نیروهای نهفته در طبیعت معرفی نمود.

شعور ماده موضوعی است که افزون بر علوم تجربی، مصدر الهام نظریه‌پردازان دیگر مکاتب فکری نیز قرار گرفته است. «نظریه قانون جذب»^۴ از پرمخاطب‌ترین رویکردهایی بود که مبانی خود را از اوایل قرن بیستم با نظریه‌پردازی همچون «ویلیام اتکینسون» (۱۸۶۲-۱۹۳۲) و «ارنست هولمز» (۱۸۸۷-۱۹۶۰) «ارائه

1. Heraclitus

2. The hidden message of water

3. Homeopathy

4. The law of Attraction

نمود؛ اندیشه‌ای که هستی در آن، آینه‌ای است هوشمند و آگاه که ارتعاشات افکار مثبت و منفی انسان را با شدتی مضاعف بدو بازمی‌گرداند.» (لوسیر، ۲۰۰۹: ۱۷-۱۹).

در ساحت فلسفه و عرفان، باوجود تفاوت‌هایی که وجود دارد، نقش انکارناپذیر و مهمی که ماده به‌عنوان جزء زنده و پویای هستی از آن برخوردار است، مورد اتفاق هر دو نگرش است. برای نمونه «در ماتریالیسم دیالکتیکی، جهان نه به‌صورت ساکن و بی‌تغییر؛ بلکه به‌گونه‌ای درگیر در یک پروسه تکاملی مداوم انگاشته می‌شود که نیروی محرک آن نه در اختراعات ایدئالیستی، بلکه در خود فرایندهای مادی-تضادهای درونی که در پروسه طبیعت و جامعه در عمل هستند، اتفاق می‌افتد» (کنفورت، ۱۳۵۸: ۶۶-۶۷). در این راستا، فلسفه شرقی نیز تعبیر خود را دارد. چنان‌که ملاصدرا در «حکمت متعالیه» که از نحله‌های فلسفی این خطه است، می‌گوید: «موجودات را بهره‌ای از وجود و آن‌ها را صورتی محصل است و تمامشان به‌حسب فطریشان به‌سوی غایات و کمالات و اهدافی صحیح که به‌کمالتشان رسانیده، رهسپارند تا آنکه منتهی به غایتی شوند که آن را غایتی نیست.» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۷۷/۲).

آنچه در حکمت متعالیه پیرامون کمال ماده تبیین گشت، مورد وفاق سایر جریان‌های فلسفه شرق نیز است. چه «ابن‌سینا» در «حکمت‌مشاء» می‌آورد: «اگر در امور عالم تأمل نمایی، می‌بینی که هریک از امور جسمانی عالم، کمال مخصوص به خود دارد که درحالی که واجد آن کمال است به آن عشق می‌ورزد و درحالی که فاقد آن است به او شوق می‌ورزد» (ابن‌سینا، ۱۹۹۹، ج ۴: ۴۶). در نگاه ابن‌سینا، عشق و بهجت را در همه موجودات جاری است و تنها به موجوداتی که دارای نفس ناطقه یا نفس حیوانی هستند اختصاص ندارد، بلکه در تمام هستی حتی در جسمانیات نیز سریان دارد (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۷: ۱۰۶-۱۰۹).

در نگاه صوفیانه به شعور مواد، علاوه بر قرآن و دیگر منابع آسمانی که آکنده از اشارت‌هایی فراوان به درک‌پذیری جمادات‌اند، بی‌شک باید به «محلّی الدّین عربی» و مکتب جریان‌ساز او بازگشت. وی در تفسیر سه جلدی خود از قرآن کریم، با اشاره به آیه ۴۴ سوره اسراء، ناتوانی انسان در ارتباط با موجودات را تنها دلیل نشیندن آوای تسبیح آن‌ها می‌داند و ضمن تأکید بر زنده‌بودن جزء جزء ارکان هستی، بر آن است که «اگر انسان گوش جان بگشاید، هرآینه صدای کائنات را خواهد شنید.» (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۱: ۳۸۱). باور به همه‌جان‌شعوری، افزون بر عارف اندلسی، مورد نظر متصوّفه ایرانی نیز بوده است. چنان‌که مولانا با تمثیلی بدان می‌پردازد: «آخر غوره را بنگر که چند دوید تا به سوادِ انگوری رسید. همین که شیرین شد، فی الحال بدان منزلت برسد. الا آن دویدن در نظر نمی‌آید و حسّی نیست. خاک نیز به آن جمادی از آنچه خدا او را داده است، باخبر است که اگر بی‌خبر بودی، آب را کی پذیرا شدی؟» (مولوی، ۱۳۸۵: ۲۴۵-۲۴۶). از

این‌رو، «نَسَفی»^(۱) بر آنان که ماده را از خارج از دایره ادراک می‌بینند، این‌سان عتاب کرده و می‌گوید: «هیچ شک نیست که عالم اجسام، جانی دارد که نشو و نما و حرکت اجسام از آن جان است و اگر آن جان نبود، اجسام مرده بودند و نشو و نما و حسّ و حرکت نداشتندی. آنکه گفتی که جماد حیات ندارد، نه نیک گفتی.» (نسفی، ۱۹۹۳: ۳۸۷).

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

تلاش برای انتقال بهتر تجربه‌های انسانی، شاعر معاصر را به سمت استفاده بهینه از ابزارها و ظرفیت‌های موجود سوق می‌دهد. او می‌کوشد در دوره‌ای که هنر شعر، تحت تأثیر عوامل مختلف در مقایسه با گذشته از کارایی کمتر برخوردار است، با استفاده از ظرفیت‌ها و آگاهی‌های موجود به ارتقاء سطح کارآمدی‌اش کمک کند؛ بنابراین به نظر می‌رسد کشف و تبیین این راهکارها در آثار شعری از اهمیت بیشتری برخوردار باشد و این قلم نیز بر آن است تا یکی از این ظرفیت‌ها را در شعر دو شاعر عربی و فارسی مورد بررسی قرار دهد.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

– نظریه شعور ماده بر چه مبنایی تعریف و تبیین می‌شود؟
– میزان انطباق‌پذیری شعر فاطمه ناعوت و محمدرضا شفیعی کدکنی با نظریه شعور ماده در چه محورهایی قابل بررسی است؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

پژوهش‌هایی که در ادبیات فارسی به این رویکرد پرداخته‌اند، غالباً با تمرکز بر اشعار مولوی صورت گرفته است که از برجسته‌ترین آن‌ها، مقاله‌ای است با عنوان «نظریه شعور و جاودانگی هستی در اندیشه مولوی» از حسین نوین که در سال ۱۳۸۹ به چاپ رسیده است. اثر دیگر پژوهی است با عنوان «پویایی و ایستایی نظام هستی از دیدگاه مولوی بلخی» که در سال ۱۳۹۴ با نگارش قاسم صحرائی و علی فتح‌اللهی منتشر شده است. هر دو جستار، تنها با تکیه بر دو مقوله «حیات و حرکت‌پذیری هستی»، نمایی کلی از رویکرد حاضر را با شواهدی از شعر مولوی همراه ساخته‌اند، اما عمده مطالعاتی که در کشورهای عربی از شعور ماده به عمل آمده، به‌طور عمده ترجمه آثار نظریه پردازان غربی و ایرانی است. از معدود آثار عربی که به این نظریه اشاره نموده، کتاب «الإسلام فی عصر العلم نوشته محمدفرید وجدی است که پیرامون ماده و شعور آن، مسائلی را در سطح کلان ذکر می‌نماید. همچنین مقاله‌ای است با عنوان «جدلیه السحر و الدین» از «علی أحمد البارودی» که در سال ۲۰۱۴ در مجله «العلوم الإنسانية» منتشر شده است. بارودی در این مقاله، شعور

ماده را در خلال بررسی رابطه دین و جادو مورد اشاره قرار داده و هوشمندی هستی را تنها دلیل به‌ثمرنشتن فعل و انفعالات ساحران برشمرده است. پژوهش حاضر با نگاهی تفصیلی تر به دیدگاه شعور ماده، سروده‌های ناعوت و شفیعی کدکنی را در ذیل سه ویژگی برجسته آن واکاوی کرده و این‌سان از جستارهای گذشته تمیز می‌یابد.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

روش پژوهش در نوشتار پیش رو بر مبنای چارچوب‌های ادبیات تطبیقی و به‌شیوه توصیفی - تحلیلی است. نویسندگان بر این باورند که دو ادیب، بدون اینکه تحت تأثیر یکدیگر باشند، عموماً از یک آبشخور فکری و فلسفی در موضوع مورد بحث برخوردار شده‌اند.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. شعور ماده در نگاه ناعوت و شفیعی کدکنی

جهان‌بینی فلسفی و عرفانی که امروزه تحت عنوان ادبیات فلسفی - عرفانی مورد طبع آزمایی قرار می‌گیرد، در ساحت فرم و معنا با دوره‌های پیش از خود متمایز است. «در عصر حاضر، شاعر با انبوهی از دل‌آزردگی‌های فردی و جمعی، درصدد است با تعبیری از نگرش فلسفی و عرفانی، ناگواری‌ها را التیام بخشد.» (محمد منصور، ۱۹۹۹: ۱۰-۱۲)؛ به تعبیری دیگر، شاعر در دوره جدید نه در پی تبیین مبانی فلسفی و عرفانی، بلکه درصدد است تا پدیده‌ها را از دریچه‌ای دیگر نگریسته و تعمیق بخشد. امروزه پدیدارشناسان ویژگی‌های شعور ماده را به‌دوراز شکل مدرسی و کلاسیک متون گذشته و متناسب با ادبیات عصر حاضر نظریه‌پردازی نموده‌اند؛ چه مؤلفه‌هایی همچون عملکردهای شبکه‌ای و نظام‌مند ماده، برخوردار از حافظه پنهان و نیز رفتارهای هوشمندانه آن، جملگی پژوهشی در نگرش ناعوت و شفیعی به ماده را به‌دوراز کلی‌گویی‌های پیشین امکان‌پذیر می‌سازند.

۲-۱-۱. شبکه‌های سیستماتیک

«شبکه‌های سیستماتیک^۱، از جمله مشخصه‌های مهم شعور ماده است که در آن هر موجود، نظامی زنده، متشکل از نظام‌های کوچک‌تر دیگر است که به‌نوبه خود زیر مجموعه‌ای از موجود زنده بزرگ‌تری به نام طبیعت به شمار می‌رود. با این حساب، طبیعتی که در آن به سر می‌بریم، شبکه‌ای بافته‌شده از نظام‌های باز (مانند گیاه، حیوان و انسان) است که هر جزء آن، اندر گُنش با محیط خویش، از ویژگی‌های همانندسازی و خودگردانی نسبی برخوردار است. مکانیسم این شبکه به‌گونه‌ای است که در آن، حیات عضوی به حیات

اعضای دیگر وابسته و هر عضو پاسدار دیگری است؛ به تعبیر دیگر، در این سیستم موجودیت یک عضو مرهون موجودیت عضوی دیگر است و به مجرد جدایی یک جزء از دیگر اجزاء، سیستم بسته و متلاشی می‌گردد (مسعودی، ۱۳۹۵: ۱۳۶-۱۴۱). تعامل آگاهانه هر موجود با دیگر اعضا در قالب نظامی که در آن به ایفای نقش می‌پردازد، هارمونی و نظم را شکل می‌بخشد که در باور اندیشمندانی چون افلاطون، جز تعریف «زیبایی»^(۲) تلقی دیگری نمی‌توان از آن نمود (افلاطون، ۱۳۸۰، ج ۲: ۵۴۷).

از جمله شواهد روایت انگیزی که بدین ویژگی ماده اهتمام جسته، قصیده «حقائب السفر» ناعوت است. ماجرای یک مصری که عزم مهاجرت دارد، اما در پایان تسلیم چمدان‌ها و البسه خود شده و منصرف می‌گردد. ناعوت در این داستان، نظامی از شبکه‌های به هم متصل چمدان‌ها، البسه، مصر (از نیل تا خاک و خورشید آن) و فرد مصری به تصویر می‌کشد که مهاجرت، عضوی از آن را خارج و کیان سیستم را به خطر خواهد انداخت؛ لذا دیگر ارکان شبکه از آن بیمناک و درصدد هستند تا هر یک به نوبه خود از آن جلوگیری نمایند: «حَقَائِبُ السَّفَرِ تَنْخَفِیْ وَرَاءَ أَكْوَامِ الْكُتُبِ / عَلَّ الْمَسَافِرَ / یَنْسِیْ رَحِلَتَهُ. / تَمْسُ حَقِیْبَةُ لِرَفِیقَاتِهَا: هُنَا بَیْئَةُ! / فَاِلَیْ اَیْنٍ مِّمَّضِیْ وَ یَتْرُکُ وَطَنَهُ؟! / قَالَتْ أُخْرٰی: هَذَا الصَّبَاحُ وَ فِیْمَا یَتَنَاوَلُ الشَّایْ / غَافِلَتُهُ / وَ مَرَّقَتْ جَوَارِ السَّفَرِ / الَّذِیْ دَسَّهَ فِیْ جِیْبِی السَّرِیِّ / وَ اُبْرِقْتُ لِلطَّائِرَاتِ الْمَغَادِرَةِ اَنْ تَعْلَقَ بَیْنَ السَّحَابِ / وَ لَا تَحِیْطُ / هُنَا بَیْئَةُ! / لَا یُسَافِرُ!» (ناعوت، ۲۰۱۶: ۷۴-۷۵) (ترجمه: چمدان‌ها، پشت تلی از کتاب‌ها پنهان شده‌اند؛ بلکه مسافر را مشغول نموده تا سفر خویش را فراموش کند. چمدانی به همراهان خود آهسته می‌گوید: خانه او اینجاست! پس به کجا رهسپار شده، دیار خود را ترک می‌کند؟! دیگری می‌گوید: امروز صبح درحالی که جای می‌نوشید او را مشغول نموده و پاسپورتش را که در جیب مخفی بود، پاره کردم و به هواپیماهایی که می‌رفتند اشاره کردم که بین ابرها مانده و اینجا فرود نیابند. اینجا خانه اوست! او قصد سفر ندارد).

گفت‌وگوهای شخصیت‌های داستان در کنار حالاتشان در هر بخش، نقطه عطف این روایت است که ناعوت در آن نمایی روشن از رویکرد حاضر به دست می‌دهد. گفت‌وگوهایی آکنده از تشویش و امید در کنار جان‌فشانی‌هایی که هر جزء از سیستم برای بودن در مصر بروز می‌دهند، ایفای نقشی است که در راستای بقای سیستم عهده‌دارند. ناعوت این تکاپوی مدام را که در تعاملی برخاسته از شعور محیطی انجام می‌پذیرد، در جای جای قصیده نشان داده است. وی در برشی تعلیلی که کشمکش در آن به نقطه اوج خود می‌رسد، زوایای پنهان روابط درهم تنیده سیستم را از زبان شخصیت‌های داستان بیان می‌کند: «هَتَفْتُ الْمَلَابِسُ / لَا عَلَیْکِنَّ مِنِّیْ / اَیُّهَا الْحَقَائِبُ الطَّیِّبَةُ / لِأَنْ نَسِیْجِیْ / لَنْ یُدْفِیْ صَقِیْعَ غُرْبَتِهِ / وَ خِیَوطِیْ / مِنْ اَرْضِ مِصْرَ / رَوَاها النِّیلُ / فَلَا تُدَّرُّ الْغُرَبَاءُ / اَنَا مَعَكِنَّ / لَا یُسَافِرُ!» (همان: ۷۷-۷۸) (ترجمه: لباس‌ها فریاد زدند: ای چمدان‌های بزرگ! پُر نشوید از ما؛ چرا که پارچه‌ی ما هرگز سرمای غربت را گرم نمی‌کند و رشته‌های ما از سرزمین مصر است که آب نیل آن را

سیراب نموده پس بیگانگان را نمی‌پوشاند. ما با شما هستیم. او سفر نمی‌رود!).

آنچه شاعر در این بخش روایت نموده، پاسخ روشنی بر علت مجاهدت‌های اعضای سیستم و بیم و هراس آن‌ها از ترک مصر است. شبکه سیستماتیک سروده ناعوت نسبت به کنش‌های بیرون و درون خود آگاه و از چنان بلوغی سرشار است که حتی از تأثیری که نیل، خاک و خورشید مصر در تولید البسه و چمدان‌ها بر جای نهاده‌اند، غافل نمانده است؛ بلکه هریک از آن‌ها را به چرخه خود داخل و عضو جدایی‌ناپذیری از شبکه می‌گرداند که جایگزینی دیگر برایشان امکان‌پذیر نیست. ناعوت در برش پایانی قصیده، فرایند شعورآمیز شبکه‌های سیستماتیک ماده را از زاویه‌ای دیگر به روایت می‌کشد: «يُنْصِتُ الْفَتَى الْمَهْجَرُ/ لَوْجِبِ أَحْقَابٍ/ يُطْرُقُ بُرْهَةٌ/ يَبْتَسِمُ/ ثُمَّ اعْتَرَفَ: نَعَمْ! هُنَا بَيْتِي/ وَ أَرْضُ طَبِئَةِ تَسْكُنُنِي» (همان: ۷۸) (ترجمه: جوان مهاجر به صدای لرزان چمدان‌ها به دقت گوش می‌سپارد، پس از اندکی سر به زیر افکنده، لبخند می‌زند و بعد چنین اعتراف کرد: آری! اینجا خانه من است و سرزمینی که به‌خوبی مرا سکنا می‌دهد).

بازگشت از تصمیم مهاجرت و ماندن در مصر به‌عنوان عضو جدایی‌ناپذیر شبکه، پایان ثمربخشی است که با تکاپوهای سازمان‌یافته، حیات سیستم را تداوم می‌بخشد؛ خصیصه‌ای که شفیعی کدکنی نیز از آن دریچه به آن نگریسته است. از این رو، سروده «زان سوی خواب مرداب» او، تصویر روشنی را از یک سیستم دریایی در قابی نمادین ترسیم می‌کند که در آن، امواج آب، نسیم، مرغان دریایی و دیگر زیرمجموعه‌های کوچک و بزرگ در ذیل شبکه‌ای آگاهانه و یکپارچه نقش آفرین‌اند. بال‌نگشودن مرغان دریایی در این قصه، نقطه عطف آن به شمار می‌رود که شاعر از رهگذر آن، رابطه دوسویه ارکان شبکه و باز و بسته بودن سیستم را به تصویر می‌کشد: «ای مرغ‌های طوفان! پروازتان بلند/ آرامش گلوله سربی را/ در خون خویشتن/ این‌گونه عاشقانه پذیرفتید/ این‌گونه مهربان/ زان سوی خواب مرداب/ آوازتان بلند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۸۰)

زان سوی خواب مرداب کدکنی، تعبیری از سیستم ازهم‌گسیخته دریا است که فقدان عضوی از آن، ارتباط شبکه آن را از میان برداشته و چنین در مرداب رکود فروغلتانده است. شفیعی تأثیرپذیری اعضا از یکدیگر را نشانه مهمی از شعور در شبکه‌های سیستماتیک ماده می‌داند و آن را به‌طور ویژه در پایان این سروده متبلور می‌سازد: «می‌خواهم از نسیم بپرسم:/ بی‌جزر و مد قلب شما/ آه/ دریا چگونه می‌تپد امروز؟» (همان: ۳۰۴)

پرسش از نسیم پیرامون تأثیر فقدان مرغان دریایی در جوش و خروش دریا، تجانس سه رکن اصلی شبکه را به نمایش می‌گذارد که در آن هر جزئی از احوال اجزاء دیگر آگاه و نسبت به آن، واکنش‌پذیر

است؛ مقوله‌ای که ناعوت نیز اهتمام همسویی را نسبت به آن در سروده ذیل جسته است: «کیف أبکی و رأسی مَقْصُولُ! / هذا الدُّمْعُ یَطْفُرُ من عینیک أنت/ و یَلْلُ فِستانی منزوعُ الأَکمام/ علی السَّمَاعَةِ.» (ناعوت، ۲۰۰۷: ۵۵) (ترجمه: چگونه بگریم درحالی که سرم بریده است! این اشک از چشمان تو جاری می‌شود و پیراهن بی‌آستین مرا روی رخت آویز نمناک می‌کند).

قابی را که ناعوت در این سروده با تر شدن پیراهن در اثر سرریز شدن اشک از چشمان صاحب خود ترسیم نموده، واکنش‌پذیری از کنش‌های صورت گرفته بر عضوی دیگر را روایت می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه «در یک شبکه سیستماتیک، اعضاء در هم‌پوشانی نیازهای همدیگر نقش آفرینی می‌کنند.» (پویمان، ۱۳۸۴: ۳۵)؛ مقوله‌ای که کدکنی در تصویرسازی از آن به‌ویژه در سروده «منطق الطیر»، اهتمام شایانی جسته است: «به هیچ خنجر این ریسمان نمی‌گسلد/ صدا می‌آید یکریز/ روز و شب از باغ/ جلال می‌پرسد: / «این مرغ را گلو هرگز، ز کار خواندن نمی‌شود خسته/ که با نوایش در هرُم روز و سایه شب/ نگاه می‌دارد این باغ و بیشه را بیدار؟» / این سحر عاشق است و سحر/ یکی نرفته هنوز/ آن دگر کند آغاز/ صدا یکی ست ولیکن پرندگان بسیار» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۴۷-۴۴۸).

پذیرش نقش دیگری در راستای هدفی مشترک، رویکردی است که شفییعی در این سروده دنبال می‌کند. وی این ویژگی شعورآمیز ماده را در تعامل آگاهانه مرغان آوازه‌خوان با یکدیگر در راستای پیوستگی آوای باغ که نمادی بر جسته از حیات‌بخشی به سیستم است، به‌خوبی نشان می‌دهد. درواقع، آنچه ناعوت در «حقائب السفر» از ارتباط تنگاتنگ حیات سیستم با ارکان آن به نمایش گذارد، کدکنی در «زان سوی خواب مرداب» با پیامد قطع این ارتباط دوسویه روایت نمود؛ روایتی که از همگرایی هر دو شاعر در نگاه به این ویژگی از ماده پرده برمی‌کشد.

۲-۱-۲. حافظه پنهان

بازتاب دیگری از شعور و ادراک ماده را باید در گزاره‌ای تحت عنوان «نیروی حافظه پنهان»^۱ جستجو نمود. در این خصوص، «میشل گرانژه»^۲ و «ایو تور»^۳ بر این باورند که «ماده دارای حافظه و نیروی یادآوری بوده و حوادث گذشته را در خود انبار می‌کند. همچنین می‌تواند اطلاعات داده و اطلاعات بگیرد؛ زیرا چنانچه ماده نتواند رویدادهای سپری‌شده را در حافظه خود ذخیره کند، قادر به تکامل نخواهد بود و در زمان، حرکت تکاملی نخواهد داشت» (فرشاد، ۱۳۸۵: ۲۷۵-۲۷۶). در حافظه پنهان ماده آنچه بسیار مهم است، قابلیت

1. Hidden memory force
2. Michelle Granger
3. Yves Torre

ذخیره‌سازی عواطف و احساساتی است که از جانب اشخاص در محیط ساطع می‌گردد. بدین گونه که «انسان عملی را که انجام می‌دهد، در جایی از عالم ثبت شده به صورت امواج در هستی باقی می‌گذارد، در نتیجه در و دیوار، پنجره و درختان و حتی آجرهای ساختمان‌ها، تصویری از آن را به یاد می‌سپارند؛ تا بدان جایی که حتی ذرات اکسیژن و امواج الکترومغناطیس فضا نیز تصویری از واکنش‌ها و اعمال ما را در خود ذخیره می‌کنند» (همان: ۲۷۶).

این باور از ماده که شعور با تموج بیشتری در آن متبلور است، بستری مناسب برای نگرش زیباشناسانه به سوژه‌ها ارائه می‌کند. از این جهت، در سروده‌های هر دو شاعر نمود برجسته تری نسبت به دیگر ویژگی‌های ماده یافته است. در میان آثار ناعوت، قصیده «ساعة الحائط»^(۳)، تالوث درخشانی از این رویکرد است که سراینده، حافظه ماده را با سوژه‌هایی برآمده از تجربه زیستی خود، در قالب ناداستان^(۴) روایت نموده است. ساعت دیواری خانه مادر که در تناسبی هوشمندانه و آگاه با ضمیر ناعوت، آنچه را که با سهری بیشتر در ارتباط است، از انبوه داده‌های خود پردازش کرده و به اشتراک می‌گذارد: «أَنْصَبُ إِلَى وَقْعِ دَقَاتِ السَّاعَةِ ذَاتِ الْبَدُولِ/ صَوْتُهَا يَسْتَحْضِرُكَ وَأَنْتِ تَعْلَيْنَ لَنَا الشَّطَائِرَ فِي الصَّبَاحِ/ فَيَغْسِلُ عَنْ بَيْتِي الْوَحْشَةَ/ وَالْبَيَاضَ» (ناعوت، ۲۰۱۲: ۵۸) (ترجمه: به ضرب آهنگ دقیق ساعت شماطه دار گوش می‌دهم، صدایش تو را در حالی که صبح گاه برایمان ساندویچ آماده می‌کنی، حاضر می‌کند؛ در نتیجه وحشت و سپیدی را از خانه‌ام می‌شوید).

برش ابتدایی، هنگامه صبح را با تصویری انطباق یافته از ضرب آهنگ عقربه‌های ساعت ترسیم می‌کند و حضوری از سهری و عادات او در چاشتگاه که ناعوت را نه تنها با لحظات خوشایند آن روبه‌رو، بلکه در عواطف هر ثانیه‌اش غرقه می‌سازد. شاعر در این روایت، آگاهی ذاتی ماده را در نقشی که ساعت در پس هر ثانیه از تبادل داده‌ها و انتقال عواطف برعهده دارد، به رخ می‌کشد؛ ساعتی که در سایه سار یادسپاری و یادآوری هوشمندانه خود، مرز میان گذشته و حال را درهم شکسته و حضوری ملموس از رویدادی ذخیره شده را برای شاعر فراهم ساخته است؛ حضوری چنان پررنگ که در ادامه حتی گفتمانی دوسویه را میان ناعوت و سهری سامان می‌بخشد: «هَلْ قَابِلَتْ أُمِّي بَعْدُ؟/.../ هُوَ هُنَاكَ مِنْذُ عَشْرِينَ عَامًا/ لَا بَدَّ ابْنِي لَنَا بَيْتًا/ وَ زَرْعَ حَوْلَهُ حَذِيقَةً وَ نَخْلًا وَ بَحِيرَةً/ ابْنِي عَنْهُ/ لَا بَدَّ سَتَجِدْنَهُ جَالِسًا هُنَاكَ.» (همان: ۵۸-۵۷) (ترجمه: آیا تاکنون پدرم را ملاقات کرده‌ای؟/.../ او بیست سال است که آنجاست، بی‌شک خانه‌ای برایمان ساخته و اطرافش باغی و نخلی و دریاچه‌ای کاشته است. به دنبالش بگردد، حتماً او را درحالی که آنجا نشسته خواهی یافت).

ناعوت در این برش، دیالوگ‌های مادر را در سایه و با کاربستی از توالی پرسش‌ها، صیغه‌های امر و نیز ظرفیت‌های دیگری همچون سفیدخوانی کانکریتی، نمایه ساخته است تا ماهیت فرامادی ارتباط

صورت گرفته، این سان در پیکره روایت نیز انعکاس یابد.

مکانیسم هوشمندانه ماده در بازآوری اطلاعات، خصیصه‌ای مهم از حافظه پنهان ماده است که ناعوت نیز در این سروده بدان اهتمام ورزیده است. بدین منظور، وی هر اپیزود از روایت را با چرخش عقربه‌های ساعت تداوم بخشیده است؛ به گونه‌ای که در تقارن با قرار گرفتن عقربه‌ها در شماره‌های ابتدایی روز، قصیده با حضور صبح گاهی مادر آغاز و روایت در این بخش با احساس خوشایند آن به سپیدی آغشته می‌گردد. در میانه، هر چه به پایان روز نزدیک می‌شویم، صبغه‌ای خاکستری بر سروده استیلا می‌یابد (همان: ۵۸). نقطه اوج این ویژگی در سکانس پایانی و تراژیک قصیده است که شاهد برجسته‌ای از انطباق چندسویه چرخش عقربه‌ها و حالات ناعوت با فضای روایت^۱ قلمداد می‌شود: «تَدُقُّ الآنَ الْثَالِثَةُ/ الْلَيْلُ مُحِشٌّ/ وَ أَنَا خَائِفَةٌ/ وَ أَنتِ وَخْشَتِي!» (همان: ۵۸) (ترجمه: ساعت الآن بر روی سه زنگ می‌خورد. شب هولناک و من ترسان و دل‌تنگ توأم!) ناعوت با نمایی بسته از قرار گرفتن عقربه‌ها بر روی سه بامداد، تبلور برجسته‌ای از موتیف را در بخش پایانی روایت انعکاس بخشیده است. تودرتویی تشویش و ترس ناعوت در این برش با صحنه قرار گرفتن عقربه‌ها بر روی عدد سه، تصویری پرابهام از آن لحظه ارائه می‌سازد که آبدستن رویدادهایی تلخ در زیست شاعر است. آمیزش شاعرانه تیرگی و ترس متعارف آن وقت از ساعت با ناخوشایندی منتقل شده از عقربه‌ها، تاریکی مضاعفی را در این قسمت جلوه‌گر ساخته و بر غنای فنی شعر افزوده است.

شفیعی نیز در روایتی نزدیک و تنگاتنگ، این ویژگی از ماده را مورد توجه قرار داده است. سروده «پرسش ۱» او، حافظه پنهان ماده را با سوژه‌ای همسان از شعر ناعوت به اشتراک می‌گذارد که در آن، مکانیسم ماده در بازآوری رویدادهای گذشته از خلال رابطه‌ای ویژه میان ساعت مچی و صاحب آن، تصویر گشته است. وی طرح این رویکرد را با روایت گری خود و در بستر یک ندادستان پی می‌ریزد و برای ارائه جزئیات کاملی از رابطه صورت گرفته، بخش ابتدایی سروده را با نمایی بسته از میزانشن موجود آغاز می‌سازد؛ پلانی معنامحور^۲ که در صدد است تا لحظه برقراری ارتباط خود و ساعت هوشمندش را در آن به نمایش بگذارد: «خوابیده زیر جبّه ابریشم نسیم/ تن بر سریر سبزه/ رها کرده/ چون شمیم/ دستت به روی سبزه و/ سر خفته روی دست/ دور از گزند گردش پُرمای زنجره/ کز آن طرف جدار خموشی را سوراخ می‌کند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۷: ۱۴۵-۱۴۶)

شاعر در بندبند این بخش، تصویری از استیلاي سکوت و لحظه انتظار از خود و صحنه به دست می‌دهد؛ گستره سکون و غلبه آرامشی که به‌دوراز هیاو و هر آنچه هیمنه آن را درهم شکند، کاربستی هنرمندانه از

1. Narrative Mode

2. Conceptual

آغاز سفر در ژرفای ماده را فراهم آورده است. به‌طور کلی آنچه ناعوت نیز نظیر آن را در «ساعة الحائط» با نشستن و گوش فرادادن به طنین عقربه‌ها روایت نمود، جملگی تداعی گر لحظه‌ای آشنا در عرفان است که از آن با تعبیری چون «ذِن^(۵)» یا «مراقبه» یاد می‌کنند. فصل مشترک وجوه مختلف آن، روایت از «حالتی است که فرد را قادر می‌سازد تا به سطوح مختلف ذهن و هوشیاری دسترسی پیدا کند. حالتی همچون کوک کردن ساز برای نواختن که به شخص این امکان را می‌دهد که زمینه‌ای درونی در خود خلق کند که در آن نه تنها طعم نیرویی لذت‌بخش را بچشد، بلکه او را به یک نوع معرفت شهودی وارد می‌کند.» (رضایی‌زاده، ۱۳۸۵: ۲۳۲-۲۴۲)

شاعر در پس اتصال رابطه با ساعت، حافظه‌مداری ماده و قابلیت آن در بازآوری اطلاعات را در سفر شگفت‌انگیز خود تداوم می‌بخشد: «بر سبزه، زیر آبی بی‌ابر آسمان/ آفاق را به مردمک دیده داده‌ای/ این چیست این که لحظه بی‌خویشی تو را آشفته می‌کند:/ این تیک و تاکِ ساعت می‌بند زیر سر/ یا این صدای چشمه جوشان عمر توست/ کاین گونه قطره‌قطره/ به مرداب می‌چکد؟» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۷: ۱۴۶).

شفیعی با تصویری تودرتو از چکیدن قطرات آب در مرداب، تقارنی چشم‌نواز با لحظات بازآفرینی‌شده خود فراهم آورده است و با پرسش‌هایی از جنس یقین می‌کوشد در پس ثانیه‌هایی که دفتر عمر او را تورق نموده، تصویری منطبق با طنین ساعت مچی و صدای چکه آب ارائه دهد. آشفتگی انتهای روایت که برآیندی از تأثیر رویدادهای بازآوری شده و درهم‌شکستگی سکوت در شخصیت داستان است، تاریکی مشترکی را در برش پایانی سروده‌های هر دو شاعر شکل داده و فن آن‌ها را در همراهی متن و موتیف به‌منصب ظهور رسانده است.

«دستیابی بی‌قید و شرط^۱ به داده‌ها، رویکرد دیگر کدکنی در نگاه به حافظه ماده است که در سروده «هزاره دوم آهوی کوهی»، نمود برجسته‌ای از آن را به‌نمایش می‌گذارد. او با غور در ژرفای تاریخ و کاربستی از کهن اسطوره‌ها در ادوار مختلف، تجربه‌ای عینی از حافظه بلندمدت ماده به دست می‌دهد؛ تجربه‌ای شگرف که او را حیران و تقریرش را مستأصل نموده است: «تا کجا می‌برد این نقش به دیوار مرا؟/ تا بدان جا که فرومی‌ماند/ چشم از دیدن و لب نیز ز گفتار مرا/ می‌برد جانب فرغانه و فرخار مرا/ گرد خاکستر حلاج و دعای مانی/ شعله آتش گر کوی و سرود زرتشت/ پوریای ولی آن شاعر رزم و خوارزم/ می‌نماید درین آینه رخسار مرا/ این چه حزنی ست که در همه‌کاشی‌هاست؟/ جامه سوگ سیاوش به تن پوشیده‌ست/ این طینتی که سُریند خموشی‌ها از عمق فراموشی‌ها/ و به گوش آید، از این گونه، به تکرار مرا/

در فضایی که مکان گم شده از وسعت آن/ می‌روم سوی قرونی که زمان برده ز یاد/ گویی از شهر جبریل در آویخته‌ام/ یا که سیمرخ گرفته ست به منقار مرا.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۸-۲۰).

شاعر از پس دیوارنگاره‌هایی تاریخی، خرده روایت‌هایی را با فاصله دور و دراز نقل می‌کند که پیش‌تر در هیچ یک از رویدادهای آن تجربه زیستی نداشته است. اکنون این ظرفیت از حافظه ماده چنین فرصتی را برای او فراهم آورده تا ژرفایشان را لمس و مخاطب را از تجربه مواجهه با آن‌ها همراه سازد. شفییعی با دسترسی نامحدود ماده نشان می‌دهد که چگونه آنچه در بستر زمانی دور و دراز صورت پذیرفته، می‌تواند به امروز متصل و بازخوانی گردد.

۲-۱-۳. هوشمندی

«هوشمندی»، رفتار شعورآمیز دیگری از ماده است که تعبیر هستی‌شناسان از آن به «توان و ظرفیت سازگاری با محیط است که توسط هوشیاری، سازمان‌دهی شده و در فرایندهای گوناگون کاربرد می‌یابد.» (طاهری، ۱۳۸۸: ۵۸). بازخوردهای هوشیارانه ماده در محیط، در کنار ارتباط معنادار با رویدادهای آن، موضوعی است که مطالعات فلسفی و عرفانی گسترده‌ای بر محور آن صورت پذیرفته است. از این منظر، هوشیاری عنصری محوری در هوشمندی ماده پنداشته می‌شود که نه محصول ذات آن - چنان‌که پَن‌سایکیست‌ها^(۶) بر آن‌اند - و نه محصور در شبکه کیهانی - آن‌گونه که کازموسایکیست‌ها^(۷) می‌پندارند - بلکه نشأت یافته از شعور همه‌گستر آفریننده‌ای هوشیار است که رحمت عام خود را بر جمله آفریدگان خویش جاری ساخته است (همان: ۲۰-۲۳).

نقش راهبردی این کیفیت از ماده در کنار سربانی که در دیگر وجوه شعورمند آن یافته، ناعوت و شفییعی را به پرداختن آن بسیار ترغیب نموده است. ناعوت در سروده «عازِف النَّای»، ابعاد آن را به تصویر می‌کشد؛ تراژی‌گم‌دی‌نی‌نواز، روایتی از انسان کامل و صاحب کرامت است که در پی کشته شدن دخترکی بی‌گناه با وجود فرسنگ‌ها فاصله، آنی خود را به پیکر نحیف او می‌رساند و در اثر تخلُّق به اسماء حُسنی، حیات را با کارکرد اسم «المُحیی» بدو باز می‌گرداند؛ و آن اشاره‌ای است از ناعوت به «مرتبه‌ای در عرفان عملی که اسماء الهی به قدر استعداد بر رهپو تجلّی نموده و با نائل آمدن به مقام «عبدیّت» در اسماء، بدان خصوصیت متّصف و ظاهر می‌گردد.» (ابن عربی، ۱۳۸۳: ۱۵-۱۷). نایی را که ناعوت از اعماق روح قهرمان داستان خویش نغمه سر داده، تصویری نمادین از کارکرد آن اسم را در سروده او ترسیم می‌کند: «يُطْلَقُ فِي فِضَاءٍ غُرْفَتِهَا أَغْنِيَةٌ/ وَيُطَبَّرُ سَرِيًّا مِنَ الْعَصَافِيرِ/ ثُمَّ يَدْسُ تَحْتَ وَسَادَتِهَا/ تَعَاوِدُ فِرْعَوْنِيَّةً/ وَقِطْعَةً حُلُوًى/ كَانَتْ جَلْبَهَا مِنْ سَوَاقِ بَابِلِ/

وَقَبْلَ أَنْ يَحْمَلَ مَخْلَاطَهُ فَارَعَةً وَمَضِي/ يَفْتَحُ التَّابُوتَ/ وَمَسُّ وَجْهِ الصَّغِيرَةِ/ بِطَرْفِ عَصَاهُ/ وَمَا أَنْ تَفْتَحَ عَيْنَيْهَا/ حَتَّى يَتَبَخَّرَ» (ناعوت، ۲۰۱۶: ۱۲۱-۱۲۳) (ترجمه: در فضای اتاق دخترک، نغمه‌ای سر می‌دهد و دسته‌ای از پرندگان را به پرواز درمی‌آورد سپس زیر بالشش حرزها و تکه‌ای شیرینی که از بازار بابل آورده بود می‌گذارد و پیش از آنکه آسوده بال توپره‌دان خود را برداشته و رهسپار شود، در تابوت را می‌گشاید و صورت دخترک را با گوشه عصای خود لمس می‌کند و به محض اینکه دخترک چشمانش را می‌گشاید، غیب می‌شود).

اقدامات‌نی‌نواز با گوشه عصا، نقطه عطف و کلیدی‌ترین بخش روایت است که شاعر در آن به عملکرد هوشمندانه عناصر اشاره می‌جوید؛ و اما در بیان چگونگی آن باید به یک اصلی کلی و تغییرناپذیر بر جمله روابط به ثمرنشته در جهان حاضر اشاره کرد و آن پیروی از نظامی خطی و علی‌است که در آن، هر واکنش به دنبال کُنشی صرفاً مادی به وقوع می‌پیوندد و با ماهیت ناسوتی این عالم در تجانس است؛ بنابراین، آنچه در روند احیاء دخترک بی‌جان روایت مشاهده می‌شود، رابطه‌ای دوسویه و پیوند جدایی‌ناپذیری با کارکرد اسم «الْمَحْيَى» و عناصر به کاررفته دارد، به‌طوری که در برابر انسان کامل هوشیارانه نرمش و جملگی نقش خود را در انتقال خاصیت آن اسم از مجرای مادی خود به بهترین شکل ایفا نموده‌اند.

شفیعی کدکنی نیز از پرداختن به این موضوع بازناستاده است. وی برای ارائه هوشمندی ماده در قالب شعری، موضوعی دیگر از انسان کامل را بسان مدخلی برای آن برمی‌گزیند. به همین منظور، در سروده «در برابر درخت»، نظریه «عالم کبیر و عالم صغیر» را که یکی از مباحث بنیادین ساحت عرفان و فلسفه است، موضوع ابتدایی سروده خود قرار می‌دهد. در این دیدگاه، انسان کامل متناظر با مراتب هستی اعم از معقولات، مجردات و محسوسات است که هرچه در آن‌ها محقق گشته، به گونه‌ای مجمل در نهاد انسان نیز گردآمده است؛ به دیگر سخن، در این نگاه، انسان اندماج عوالم سه گانه و جهانی بنشسته در گوشه‌ای است که همه جا جای اوست. از این رو، انسان کامل را به لحاظ صورت ظاهری «عالم صغیر» و هستی و متعلقات آن را «عالم کبیر» نام نهاده‌اند.

در این راستا، «غزالی» می‌گوید: «اگر اجزای عالم جدا شود و اجزای آدم نیز همانند آن جدا گردد، اجزای آدم را شبیه عالم اکبر خواهی یافت و تمام اجزای هر دو، بدون تردید متشابه است. پس انسان نیز مانند عالم کبیر دارای ظاهر محسوسی چون استخوان، گوشت و پوست است و نیز به ازای عناصر معقول ملکوت دارای باطن معقول بوده و از روح، عقل، علم، اراده و قدرت برخوردار است.» (غزالی، بی‌تا، ج ۵: ۳۸؛ نقل از جمال‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۵-۱۶). گره‌خوردگی دل‌نشین موضوع پیش‌گفته با هوشمندی ماده، مقوله‌ای است که شفیی آن را در دو بخش به رشته روایت درمی‌آورد: «صبح زود بود/باغ، پر صنوبر و/ سرود بود/ سینه‌سرخ‌ها در اوج‌ها و اوج‌ها/ پر گشوده فوج‌ها و فوج‌ها/ می‌زد از کران شرق،/ در نگاهشان/

شعاع شیری سحر،/ موج‌ها و موج‌ها و موج‌ها./ هر گیاه و برگچه در آستانه سحر،/ آن صدای سبز را،/ -زان سوی جدار حرف و صوت -/ می‌چشید./ آن صدا که موسی از درخت می‌شنید.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۹۸-۴۹۷).

شاعر در این بخش که الهام‌یافته از آیه ۲۸ سوره قصص است، تکلم پروردگار با موسی (ع) از راه درخت را با نگرشی برآمده از اندیشه‌عالم کبیر و صغیر روایت می‌کند. وی استماع سخنان حق تعالی توسط موسی (ع) را در تناظر با آنچه در عالم کبیر است، می‌داند که بسان تجلیات ربّانی به وقوع پیوسته، در عالم کبیر و جمله عناصر زنده و شعورمند آن نیز مترتب گشته است. از این رو، در بندهای پایانی این بخش، تصویری متناظر از چشیدنی‌های برگچه‌ها و سبزینه‌ها با شنیدنی‌های موسی (ع) به دست می‌دهد. بازیگردانی درخت و وساطت آن در ایراد دیالوگ‌ها در کنار قدرت او در تمیز موسی (ع) به‌عنوان انسان کامل و راه‌یافته حریم خود، نقطه عطف سروده حاضر است که با تناسبی شگفت‌انگیز دو موضوع را درهم تنیده و هوشمندی درخت را جلوه بخشیده است: «گرچه خویش را/ ز خویشان/ تکانده بودم و رهاشده،/ بازهم در آن میان غریبه بودم و کسی،/ از حضور من خبر نداشت./ هرچه واژه داشتم نثار کردم و درخت،/ لحظه‌ای مرا به گنّه خویش ره نداد.» (همان: ۴۹۸).

درک درخت از ناهمگنی‌ها و عملکرد هوشیارانه آن در راه بستن بر نامحرم، شاهد برجسته‌ای از هوشمندی ماده را در این برش به نمایش درآورده و نشان می‌دهد که راه‌یافتن بر گنّه اشیاء نه از ورای واژگان و حروف معمول، بلکه آغاز سخن از دری دیگر است که از خلال رابطه‌ای ویژه که شرط آن، سنخیت‌پذیری با ماده است، صورت می‌پذیرد.

هر دو شاعر با پیوند تام و تمامی که بین هوشمندی ماده و انسان کامل برقرار ساختند، زبان و نگاه مشترک خود را در موضوعی واحد نزدیک‌تر از گذشته به اشتراک گذاشته و نشان می‌دهند که این موضوع فراتر از خصیصه‌ای درون‌ذاتی برای ماده تا چه اندازه در موقعیت‌های گوناگون عینیت می‌یابد. نرمش و انعطاف «عصا»، «رُقع» و «تگه‌های شیرینی» در دستان نی‌نواز کامل سروده ناعوت و نقشی که در جان‌بخشی به دخترک ایفا نمودند، نگاه همگرایی را در آن سو با «درخت وادی طوی» در روایت شفیع ارائه نمود؛ درختی که هوشمندی را با وساطت گفت‌وگوهای خدا و موسی و نیز تشخیص انسان کامل از اغیار به‌نمایش گذارد.

۳. نتیجه‌گیری

نظریه‌شعور ماده، اندیشه‌ای است که گرچه ریشه در ادبیات کهن فلسفی و عرفانی دارد، اما یافته‌های امروز

پدیدارشناسان در کنار گزارش‌های بی‌شمار علوم تجربی، زوایای مغفول ماندهٔ بیش‌تری از این دیدگاه را با ویژگی‌هایی چون عملکردهای سیستماتیک ماده، بهره‌مندی از حافظهٔ پنهان و هوشمندی ارائه نمود؛ مشخصه‌هایی جذاب با فلسفه‌ورزی‌هایی مدرن که در سروده‌های ناعوت و شفیعی کدکنی، نگرش کمابیش هم‌سویی از آن اتخاذ شد. روایت‌های انطباق یافتهٔ شفیعی و ناعوت در ذیل سه مؤلفهٔ برجسته از شعور ماده نشان داد که هر دو شاعر به جزئیات این اندیشه تا چه اندازه پایبندند؛ به‌گونه‌ای که در شبکه‌های سیستماتیک با به تصویر بردن جزئیاتی چون «تأثیر و تأثر اعضای شبکه از یکدیگر» و «پذیرش هدفمند نقش دیگری»، در حافظهٔ پنهان با «بازیابی هوشمندانه رویدادها» و «برخورداری از حافظه کوتاه و بلند» و در هوشمندی با «بهره‌جویی از قدرت تمیز و هوشیاری»، نگرش هم‌سویی از شعور ماده را در ساحت معنا جلوه بخشیدند. در ساحت فرم نیز هر دو شاعر زبان نسبتاً مشترکی را در پرداختن به این رویکرد اتخاذ نمودند که در آن، فرم نه تنها به مسلخ معنا نرفته، بلکه با شیوه‌های مدرنی چون گره‌خوردگی معنا با پیشبرد حوادث داستان، اجتناب از معناگشایی‌هایی مینی‌مالیستی، صورت‌های ناداستانی و روایت‌پردازی‌های غیرخطی، محتوا با فرمی مدرن همراه گشت.

۴. پی‌نوشت‌ها

- (۱) عبدالعزیز بن محمد نسفی از عرفای برجسته ایرانی در سدهٔ هفتم هجری بود. وی در عرفان نظری از مریدان سعدالدین حموی نیز و از تأثیرپذیرفتگان مکتب ابن عربی به‌شمار می‌رود. مقبرهٔ او اکنون در استان یزد، شهرستان ابرکوه قرار دارد.
- (۲) افلاطون دو مؤلفهٔ نظم و هارمونی را تنها تعریف شایسته از زیبایی برشمرده است. نزد او، امر زشت پدیده‌ای است که عاری از هماهنگی و تناسب باشد.
- (۳) «ساعة الحائط»، سروده‌ای است که ناعوت آن را به «سهر»، مادر فقید خود تقدیم کرده و در ذیل عنوانش به این موضوع اشاره نموده است.
- (۴) «ناداستان»، گونه‌ای از روایت است که از تمامی عناصر داستان برای گزارش یک رویداد حقیقی بهره می‌جوید. از این رو، در ناداستان، واقعیت پررنگ‌تر از خیال نقش‌آفرینی می‌کند (ابوت، پورتر، ۱۳۹۷؛ سواد روایت؛ تهران: اطراف).
- (۵) «ذن آ»، نحله‌ای برآمده از تعالیم بودائی است که به‌طور کلی می‌توان از آن به تفکر لحظه‌به‌لحظه و تأمل در ماهیت اشیاء و جانداران به‌وسیلهٔ تجربهٔ مستقیم، تعبیر کرد.
- (۶) «پن سایکیست یا همه‌جان‌شعوری»^۲ فلسفه‌ای است که شعور و آگاهی را در طبیعت و سرشت هر موجودی جاری می‌داند.
- (۷) «کازمو سایکیست»^۳، اندیشه‌ای است که جهان را تماماً هوشیار می‌نگرد، اما نه هوشیاری‌ای که برآمده از ذات خود باشد،

بلکه لمحهای از هوشیاری کیهانی و نشأت یافته از آن.

منابع

ابن عربی، محمد بن علی (۱۳۸۳). *کشف المعنی عن سر اسماء الحسنی*. ترجمه علی زمانی. چاپ دوم. قم: مطبوعات دینی.

ابن عربی، محمد بن علی (۱۴۲۲). *تفسیر ابن عربی*. إعداد سمیر مصطفی رباب. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

ابن منظور، جمال الدین ابوالفضل (۱۹۹۳). *لسان العرب*. الطبعة الثالثة. بیروت: دار صادر.

ابن سینا، ابوعلی (۱۹۹۹). *الإشارات و التنبيهات*. شرح نصیرالدین طوسی. بیروت: دار المعارف.

افلاطون (۱۳۸۰). *دوره آثار افلاطون*. ترجمه محمدحسن لطفی. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.

ایموتو، ماسارو (۱۳۹۰). *نیروی حقیقی آب*. ترجمه نفیسه معتکف. چاپ چهارم. تهران: درسا.

پویمان، لویی (۱۳۸۴). *اخلاق زیست محیطی*. ترجمه محمد مهدی رستمی، تهران: سازمان حفاظت محیط زیست.

جمال زاده، عبدالرضا (۱۳۸۳). *عالم کبیر و عالم صغیر*. دین و سیاست، ۱ (۲)، ۹-۲۴.

رضایی زاده، محمود (۱۳۸۵). *مهارت های مدیریت خویشتن داری*. تهران: مؤسسه تحقیقات و آموزش مدیریت.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۶ الف). *هزاره دوم آهوی کوهی*. تهران: سخن.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۶ ب). *آینه ای برای صداها*. تهران: سخن.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۷). *آواز باد و باران*. تهران: سخن.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۸). *در کوچه باغ های نیشابور*. چاپ چهاردهم. تهران: سخن.

صحرائی، قاسم؛ فتح الهی، علی (۱۳۹۴). *پویایی و ایستایی نظام هستی از دیدگاه مولوی بلخی*. عرفانیات در ادب

فارسی، ۶ (۲۲)، ۲۳-۴۸.

صدرالدین شیرازی، محمد (۱۳۸۰). *اسفار اربعه*. ترجمه محمد خواجوی. تهران: مولی.

طاهری، محمدعلی، (۱۳۸۸). *انسان از منظری دیگر*. چاپ نهم. تهران: بیژن.

غفوری، همایون (۱۳۹۰). *تئوری شعور*. ملایر: کبریا.

فرشاد، محسن (۱۳۸۵). *ثرفای هستی*. تهران: علم.

فرشاد، محسن (۱۳۸۷). *راز و رمزهای کیهان*. تهران: علم.

کنفورت، موریس (۱۳۵۸). *ماتریالیسم دیالکتیک*. چاپ دوم. تهران: نگاه.

لوسیر، مایکل (۲۰۰۹). *قانون الجذب*. الطبعة الثالثة. ریاض: مکتبه جریر.

محمد منصور، إبراهیم (۱۹۹۹). *الأثر الصوفی فی الشعر العربی المعاصر*. القاهرة: دار الأمين.

مسعودی، ناصر (۱۳۹۵). *یک: کوانتوم، عرفان و درمان*. چاپ یازدهم. تهران: مثلث.

مصطفی، إبراهیم و آخرون (۲۰۰۴). *معجم الوسيط*. الطبعة الرابعة. القاهرة: مکتبه الشروق الدولية.

- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲). *مجموعه آثار*. تهران: صدرا.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۵). *فیه ما فیه*. تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر. تهران: نگاه.
- ناعوت، فاطمه (۲۰۰۷). *میکل الزهر*. بیروت: دار النهضة العربية.
- ناعوت، فاطمه (۲۰۱۲). *صانع الفرح*. القاهرة: دار میریت.
- ناعوت، فاطمه (۲۰۱۶). *الأوغاد لا يسمعون الموسيقى*. القاهرة: دار العين للنشر.
- نسفی، عزیزالدین (۱۹۹۳). *الإنسان الكامل*. مقدمه و تصحیح هانری کرین. چاپ سوم. تهران: انستیتو ایران و فرانسه.

References

- Cornforth, M. (1979). *Dialectical Materialism*. 2nd Edition. Tehran: Negah (In Persian).
- Emoto, M. (2011). *The True Power of Water*. Translated by: N. Motakef. 4rd Edition. Tehran: Dorsa (In Persian).
- Ghafori, H. (2011). *Theory of Consciousness*. Malayer: kebriya Bijan (In Persian).
- Ibn Arabi, M. (2001). *Ibn Arabi's interpretation*. Prepared by: Mustafa Rabab, S. Beirut: Dar Al-Ehya Al-torath Al-Arabi (In Arabic).
- Ibn Arabi, M. (2004). *Discovering the meaning of the secret of the sublime names*. Translated by: A. Zamani. 2rd Edition. Qom: Matbootdini (In Persian).
- Ibn Manzour, J. A. (1993). *Lisan al-Arab*. 3rd Edition. Beirut: Dar Sader (In Arabic).
- Ibn Sina, A. (1999). *Al-Isharat wa al-Tanbihat*. Described by: Nasir al-Din al-Tusi. Beirut: Dar al-Maaref (In Arabic).
- Ibrahim, M. & et al. (2004). *Al-Mu'jam Al-Wasīf*. 4rd Edition. Cairo: Shorouk International Library (In Arabic).
- Jamalzadeh, A. (2004). Macrocosm and microcosm. *Religion and politics*. 1 (2), 9-24 (In Persian).
- Masoudi, N. (2016). *One, the quantum and mysticism*. 11rd Edition. Tehran: Mosallas (In Persian).
- Mawlawi, J.M. (2006). *Fihi Ma Fihi*. Corrected by: B. Foruzanfar. Tehran: Negah (In Persian).
- Michael, L. (2009). *The Law of Attraction*. 3rd Edition. Riyadh: Jarir Bookstore (In Arabic).
- Mohammad Mansour, I. (1999). *The Sufi Impact on Contemporary Arabic Poetry*. Cairo: Dar Al-Amin Bookstore (In Arabic).
- Mohsen, F. (2006). *the depth of Existence*. Tehran: Elm (In Persian).
- Mohsen, F. (2008). *The mysteries of the universe*. Tehran: Elm (In Persian).
- Motahhari, M. (1992). *The collection of works*. Tehran: Sadra (In Persian).
- Naoot, F. (2007). *Flower organ*. Beirut: Dar-alnahda al-Arabiya (In Arabic).
- Naoot, F. (2012). *The creator of happiness*. Cairo: Dar-merit (In Arabic).
- Naoot, F. (2016). *Scoundrels don't hear the music*. Cairo: El-Ain Publishing (In Arabic).
- Nasafi, A. (1993). *The Perfect Human*. Introduction and correction by: H. Corbin. 3rd Edition. Tehran: Institute of Iran and France (in persian).
- Plato. (2001). *Plato Complete Works*. Translated by: M. Lotfi. 2rd Edition. Tehran: Kharazmi (In Persian).
- Pojman, L. (2005). *Environmental Ethics*. Translated by: Rostami, M.M. Tehran:

- Environment Organization (In Persian).
- Rezaeeizadeh, M. (2006). *Self-Restraint Management Skills*. Tehran: Management Research and Training Institute (In Persian).
- Sadr ad-Din Shirazi, M. (2001). *Four Journeys*. Translated by: M. Khajavi. Tehran: Mola (In Persian).
- Sahraei, G. & Fatollahi, A. (2015). Staticism and Dynamism of the World Order From Mawlawi Balkhi' Perspective. *Erfaniyat Dar Adab Farsi*, 6 (22), 23-48 (in persian).
- Shafi'i Kadkani, M. (1997 a). *Second Millennium of Mountain Gazelle*. Tehran: Sokhan (In Persian).
- Shafi'i Kadkani, M. (1997 b). *A Mirror for Sounds*. Tehran: Sokhan (In Persian).
- Shafi'i Kadkani, M. (1998). *The Song of Wind and Rain*. Tehran: Sokhan (In Persian).
- Shafi'i Kadkani, M. (2009). *In Neyshabur Gardens Alley*. 14rd Edition. Tehran: Sokhan (In Persian).
- Taheri, M. A. (2009). *Human from another perspective*. 9rd Edition. Tehran: Bijan (In Persian).